

مؤلف در ترازوی مترجم

مجدالدین کیوانی

مقدمه. روز بیست و یکم خرداد امسال (۱۳۸۷) به منظور معرفی ویلیام چیتیک، استاد فلسفه و عرفان دانشگاه نیویورک، نشستی در محل شهر کتاب برگزار شد که در آن نگارنده نخست آقای چیتیک را از نگاه یک مترجم معرفی، و سپس تازه‌ترین کتاب او را به نام "جهان‌شناسی، جان‌شناسی" یا کوتاه‌تر بگوییم "شناخت جان و جهان"، نقد و بررسی کرد. بنا بود خود آقای چیتیک نیز در این مجلس باشد که درباره‌ی این اثر خود بیشتر بگوید که متأسفانه به سبب کسالت همسرش، دکتر ساجیکو موراتا، نتوانست به موقع خود را به تهران برساند و لذا جلسه بی‌حضور ایشان برگزار شد.

باری، دکتر خزاعی‌فر از رویداد آن روز شهر کتاب خبردار شد و از بنده خواست که متن گفتار آن مجلس را برای درج در مترجم بفرستم. خوب، بخش دوم حرف‌های من درباره‌ی آقای چیتیک مستقیماً به کار مترجم نمی‌آمد. پس بنا شد بخش اول را، احیاناً با مقداری اضافات برای مجله ارسال دارم. این اضافات شامل مطالبی بسیار اجمالی، برگرفته از تجربه‌های عملی خودم، در تأیید پاره‌ای از کلیات مطرح شده درباره‌ی استاد چیتیک است. که ضمن آن به انواع خطاهای تنی چند از نویسندگانی که بعضی از آثارشان را به فارسی برگردانده‌ام اشاره خواهد شد. ضرورتی نمی‌بینم که اینجا درباره‌ی آن انواع بیشتر بگویم. پس از مطالعه قسمت اول نوشته‌ام، مناسب آن قسمت دوم بر خواننده نکته‌سنج خود به خود روشن خواهد شد.

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| ای بی‌خبر بکوش که تا با خبر شوی | تا راهرو نپاشی کی راهبر شوی؟ |
| در مکتب حقایق و پیش ادیب عشق | هان ای پس بکوش که روزی پدر شوی |
| وجه خدا اگر شودت منظر نظر | زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی |

بنده نه در مقام یک متخصص فلسفه و عرفان، که نیستم، بلکه به عنوان یک مترجم درباره‌ی آقای دکتر ویلیام چیتیک با شما در باب نظر سخن می‌گویم: مترجمی که به تجربه درباره‌ی شخصیتی علمی به نظراتی رسیده است. طی ده دوازده سال اخیر کتابهایی و مقالاتی را از اسلام‌شناسان فرنگی یا ایرانی فرنگ‌نشین در حوزه عرفان و تصوف به فارسی برگردانده‌ام و از این طریق با پاره‌ای از

ویژگیهای آنان تا حدودی آشنا شده‌ام و براساس برداشت و ارزیابی خودم از شخصیت، درجهٔ دانش، روش نگارش و مشخصه‌هایی از این قبیل، تصویرهایی از آنان در ذهن خود ترسیم کرده‌ام. در این مجلس محترم، تصویر و تصویری را که از یکی از آنها در ذهنم نقش بسته ارائه می‌کنم.

مقدمتاً عرض می‌کنم که مترجم بنا به سرشت کار مترجمی - اگر نگویم بیش از هر کسی دیگر، لااقل - تا حد زیادی به شخصیت اخلاقی علمی فردی که اثرش را ترجمه می‌کند نزدیک می‌شود. تا به اندازه‌ای که می‌تواند در باب کیفیت کار و پایگاه علمی یا ادبی صاحب اثر داورى کند. آنان که در کار ترجمه از نزدیک دستی بر آتش دارند متوجه‌اند که بنده چه می‌گویم! وقتی خواننده‌ای - نه به قصد ترجمه - کتابی را می‌خواند از بسیاری وجوه آن بی‌اعتنا رد می‌شود چون احتمالاً کاری با آنها ندارد. ولی وقتی همین شخص دست به ترجمهٔ آن اثر خارجی می‌زند قضیه فرق می‌کند. تا آن اثر را ترجمه نکند، به ویژگی‌هایی چون نظم فکری، عمق دانش، حد رعایت حدود سخن، اشراف بر اصول نگارش، قدرت غث و سمین کردن مطالب، تلاش در واضح‌نویسی، رعایت تعادل میان صورت و محتوای کلام، همدردی با خواننده و پرهیز از خودنمائی، به وجه کامل پی نخواهد برد. اینها همه بدان سبب است که نوع خواندن مترجم با خواندن غیر مترجم تفاوت دارد. غیر مترجم "مو می‌بیند" و مترجم "پیش مو": اولی "ابرو می‌بیند" و دومی "اشارتهای ابرو!" غیر مترجم گاه ممکن است چندین کلمه و حتی چندین سطر از نوشته را نخواند و در تعقیب مطلب مورد نظر خود پیش برود و آسیبی هم به جایی نرسد، لیکن مترجم مجبور است نه فقط سطر به سطر که کلمه به کلمه و حتی گاه حرف به حرف نوشتهٔ مورد ترجمهٔ خود را بخواند و به دقت هم بخواند. فهرست اغلاط چاپی که مترجم از نوشته‌ای استخراج می‌کند معمولاً طولانی‌تر از فهرست خود نویسنده یا ناشر از غلطهای مطبعی همان کتاب است. می‌خواهم تا آنجا پیش بروم که بگویم بعضی اوقات مترجم ممکن است متوجه پاره‌ای نارساییهای نوشتاری و حتی محتوایی متن مورد ترجمه بشود که وقتی آن را با نویسندهٔ اثر در میان می‌گذارد او تازه به عیوب کار خود واقف می‌شود: عیوبی که ناخودآگاه یا به صورت سهواً قلم یا طغیان قلم به نوشتهٔ او راه یافته است. کار دیگری که مترجم ممکن است بکند - که غالباً می‌کند - درجه بندی نویسندگانی است که آثارشان را ترجمه می‌کند: درجه بندی بر اساس ویژگی‌هایی که قبلاً به آنها اشاره شد. و از این جهت مترجمان چه دردها که در دل و چه خونها که در جگر ندارند!

بنده بر پایهٔ آنچه از استاد چیتیک خوانده‌ام و ترجمه کرده‌ام چهره‌ای از ایشان برای خود ترسیم کرده‌ام که طی چند فقره کوتاه خدمتان عرض می‌کنم. البته شاید آنچه نظر من در این باب است، با

نظر دیگران متفاوت باشد: شخص آقای چیتیک هم ممکن است جور دیگری فکر کنند، ولی آن خیانم را راحت می‌کند این است که نظرم را به عنوان نظری شخصی عرض می‌کنم و توقع ندا حتماً، همگان آن را تأیید کنند، ضمن اینکه اگر چنین شود خوشحال خواهم شد.

و اما استاد چیتیکی که من می‌شناسم:

الف. نخستین و شاید شاخص‌ترین وجه استاد دیدگاه علمی گسترده ایشان است. ایشان به یک خط و مسلک فکری و دین و مذهب واحدی در تحقیقات خود بسنده نکرده‌اند. این یا آن مکتب فلسفی خاص حوزه تبعات ایشان نبوده است. استاد چیتیک یک پای فکر در مسیحیت غرب و پای دیگر در تائوئیسم چینی دارد. هم به مسیح می‌پردازد هم به لائوتسه. هم در اسلام پژوهش می‌کند، هم در یهودیت: هم از عرفان ژاپنی سخن می‌گوید هم از فلسفه آفریقایی. در محدوده آیین اسلام هم به ابن عربی و صدرالدین قونوی می‌پردازد هم به مولانا، سعیدالدین فرغانی و احمد سمعانی و جامی. در حوزه شیعه‌شناسی هم از دعا‌های علی بن ابی طالب (ع) و صحیفه سجادیه علی بن الحسین ترجمه می‌کند هم از ملاصدرا، جواد نوربخش و محمد حسین طباطبائی. بدیهی است که این گستردگی حوزه پژوهش به جامعیت علمی و جهان شمولی اندیشه استاد چیتیک کمک کرده است. حیطه وسیع تحقیقات او حکایت از وسعت مشرب، سعه صدر و آزاداندیشی او دارد. او در این سیر معنوی دراز دامن در جستجوی مشترکات است نه اختلافات. در مقایسه مکتبهای فلسفی طالب وجوه مشترک است. او بر این عقیده است که اگر حقی وجود دارد - که دارد، منتها نسبی - می‌توان آن را در جایی در هر یک از نحله‌های فکری یافت.

ب. دومین وجه که عمدتاً از وجه اول ناشی است، تسامح نسبت به آراء و عقاید گوناگون و بی-غرض و مرض بودن آقای چیتیک در دانش پژوهشی است. به رغم آنکه سالهای سال با سرگذشت اعتقادات فلسفی و دینی و عرفانی سروکار داشته، و کار در حوزه اعتقادات متضمن این خطر محتمل هست که شخص به یکسویگی، تعصب و داوریهای یک طرفه کشیده شود، استاد چیتیک دچار این آفت نشده و همه وقت موضع صرف علمی و رویکرد بی طرفانه خود را حفظ کرده است. نگاهی به کارنامه فعالیت‌های علمی ایشان نشان می‌دهد که در شمار قابل ملاحظه‌ای از جلسات بحث و بررسی بین المذاهب در همایشهای مسلکهای فکری مختلف و گاه متضاد شرکت کرده و در هیچ یک موضع‌گیریهای غیرعلمی نداشته است. او فریفته یا رمیده نامها و عنوانها نشده است، بلکه سعی کرده تا در وراء ظواهر و عنوانها به حقیقتی اگر هست برسد. روح تسامح و گریز از تحجر و گزینشی فکر

کردن از استاد چیتیک در ذهن من چهره‌ای پرجاذبه، با حضوری دلنشین تصویر کرده که با ذوقها و سلیقه‌های گوناگون و با افراد و گروهها و گرایش‌های مختلف کنار آمده و از میان هر قوم و قبیله‌ای برای خود یاران و دوستانی پیدا کرده است. لازم به تأکید زیاد نیست که تأثیر چنین روحیه‌ای چقدر می‌تواند به باروری علمی و تجربی شخص کمک کند. من آقای چیتیک را جستجوگر راستینی می‌بینم که از خاور دور گرفته تا خاورمیانه و از خاور نزدیک گرفته تا فراسوی قاره اروپا و آفریقا یاران و آشنایانی دارد که منابع اطلاعاتی بالقوه‌ای برای او هستند: اطلاعات دست اول. او پیرو فلسفه آفاقی و انفسی است و لذا اوقات خود را به پژوهشهای کتابخانه‌ای و در چارچوب کتبی خاص منحصر نکرده است.

ج. وجه سوم شخصیت آقای چیتیک - که فقط برداشت بنده نیست و قولی است که جملگی برآند - مبانی استوار علمی و وسعت و عمق دانش استاد است که در اسلام پژوهی و عرفان شناسی جایگاه خاصی به وی داده است. انبوه مقالات، کتابها و ترجمه‌های وی گواه صادقی است بر این مدعا. در آن طبقه‌بندی که من از کارشناسان فلسفه و عرفان اسلامی کرده‌ام، بعضی را سالک مبتدی، گروهی را در نیمه راه کمال و معدودی را سالکان واصل، یعنی عارفان مجذوب، تصور می‌کنم. استاد چیتیک بی‌گمان در زمره واصلان و پختگان حوزه فلسفه و عرفان اسلامی محسوب است. او که از آغاز تحصیلات اسلام شناسی خود در بیروت راه صحیح را برای نیل به مقصود نیک تشخیص داد، چنان پایه‌ریزی علمی محکمی را تدارک دید که منجر شد به آینده درخشانی که اکنون شاهد آنیم. مترجم تا حدی وارد به حوزه موضوعات مورد ترجمه، از کسانی است که می‌تواند حین ترجمه "مچ‌گیری" کند و نتیجتاً نویسنده اثر را در ترازوی قیاس با دیگران قرار دهد و تفاوت‌هایشان را باز شناسد. "همه گویند ولی گفته سعدی دگر است." همه مقاله می‌نویسند و همه کتاب منتشر می‌کنند، ولی نه آن نوشتن و نه این نشر دلیل بر همپایگی و یکسانی آنها به لحاظ علمی نیست. نویسنده باید سالها مرارت بکشد، دانسته‌های خود را غربال کند و به انواع حجت‌ها و براهین مستند سازد تا نوشته‌هایش به حق مستند دیگران قرار گیرد. نوشته‌های آقای چیتیک بدین حد از کمال رسیده که پژوهشگران دیگر به آن استناد کنند و فراوان می‌کنند. او سالهاست که از مرحله تقلید در گذشته و به مقام اجتهاد علمی رسیده است. من خود نمی‌دانم دقیقاً چرا ولی هرگاه نوشته‌های آقای چیتیک را می‌خوانم، پژوهشگر راستین و بسیار معتبر یک نسل پیش از او، مارشال هاجسن^۱ مؤلف کتاب بسیار معتبر *The Venture Of Islam* (در سه جلد) به ذهنم متبادر می‌شود.

البته، کانونهای علائق علمی آنها ممکن است یکی نباشد، ولی از لحاظ وزن علمی و سندیت و حجیت نوشته‌هایش شاید بتوان آقای چیتیک را هم طبقه‌هاجسن قرار داد.

د. وجه چهارم که می‌تواند متأثر از وجه سوم باشد، شیوه نگارش پاکیزه، بی‌راسته از پیچیدگی و درازگویی، خالی از تکلف و هنرمندیهای بی‌مورد و به رخ کشیدنهای بارد و ملال‌آور اوست، و این وجهی است که خواه و ناخواه در کار مترجم آثار او تأثیر می‌گذارد. یکی از مسائل رنج‌آور مترجمان برگرداندن آثاری است که نویسنده در آن بیش از حد لزوم و زائد بر مقتضای مطلب مقاله یا کتاب، کلام را به اصطلاح "بیچانده" یا "کش" داده باشد. گاه کاملاً نمایان است که مؤلف یا مطلبش چندان دندان‌گیر نیست و می‌خواهد از ناچیزی، چیزی بسازد، یا می‌خواهد خواننده بی‌گناه را زیاده از حد تحت تأثیر قرار دهد. در هر دو صورت خود را پشت نقاب پیچیده‌نویسی پنهان می‌کند، غافل از اینکه معمولاً نه تنها خوانندگان - و از جمله مترجم - را مرعوب خود نمی‌کند و اعجابشان را برنمی‌انگیزد - بلکه ملالی که از این راه برای آنها فراهم می‌آورد ممکن است موجب شود که خواننده کلاً از خیر کتاب درگذرد. نثر آقای چیتیک نثری است پخته، منسجم، متعادل و حتی المقذور روان و "بی‌دست انداز". آنچه را می‌توان ساده نوشت، پیچیده نمی‌نویسد و پیچیده را پیچیده‌تر نمی‌کند. بنای او ساده‌نویسی و احتراز از لغازی و درازگویی است. اگر هم جایی از نوشته‌اش به اغلاق می‌گراید، اقتضای مضامین و مفاهیم ناآشنا یا کمتر آشنائی است که او مطرح می‌کند. این صفت محقق اصلی است که فقط رسیدن به حقیقت و رساندن آن برای او اهمیت دارد. او به حدی رسیده که از هر نوع عرض وجود و تظاهر مستغنی است.

ه. و اما آخرین وجه از شخصیت استاد چیتیک، که از لحاظ حوزه پژوهش‌های ایشان در معارف ایرانی - اسلامی بسیار اهمیت دارد، آشنائی بسیار نزدیک، مستقیم و صمیمانه‌ای است که ایشان با تاریخ و معارف ایرانی - اسلامی و با خود فارسی زبانان دارند.

آغاز انس و الفت ایشان با فارسی و فارسی زبانان ایرانی به حدود چهار دهه قبل بر می‌گردد، به زمانی که برای یادگیری زبان و فرهنگ ایرانی به کشور ما آمد. با دانشگاهها، مؤسسات فلسفی و علمی و شخصیت‌های فاضل و متبحر آن زمان ارتباط پیدا کرد. در موسسه فلسفه و حکمت درس خواند و تحقیق کرد. در دانشگاه آریامهر آن زمان و صنعتی شریف این زمان به عنوان مربی و استادیار تدریس کرد و پروژه‌های تحقیقاتی اجرا کرد و از دانشگاه تهران درجه دکتری در ادبیات فارسی گرفت و پایان‌نامه دکتری خود را ویرایش نقد النصوص عبدالرحمن جامی که در شرح نقش النصوص ابن عربی نوشته، با موفقیت به پایان برد؛ متنی که در ۱۳۵۶ ش با عنوان نقد النصوص فی

شرح نقش النصوص توسط فرهنگستان سلطنتی فلسفه منتشر و در ۱۳۷۱ش تجدید چاپ شد. او با بسیاری از ارباب فضل ایرانی از جمله سید حسین نصر، سید جلال‌الدین آشتیانی و علامه محمد حسین طباطبائی حشر و نشر داشت و از محضر استادان دانشگاه تهران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بهره‌ها گرفت.^۱ بنابراین آقای چیتیک مقداری از بهترین سالهای طلبگی خود را در ایران صرف کرد. تحقیق در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و مطالعه در معارف اسلامی به زبانهای عربی و فارسی آن هم در فضای معنوی ایرانی بسیار تفاوت دارد با تحقیقی که عمدتاً به زبانهای دیگر و از طریق منابع دست دوم، به ویژه به دور از فضای فکر و حس ایرانی صورت می‌گیرد. البته نمی‌خواهم بگویم که دیگر ایران-شناسان و اسلام‌شناسان فارسی و عربی نمی‌دانند. نه، غرضم عمق حس و درجه مؤانستی است که آقای چیتیک با اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های ایرانیان، مخصوصاً ایرانیان مسلمان در طول سالهای سال اقامت در ایران و خارج از ایران پیدا کرده است. احساس من این است که استاد چیتیک به هنگام تحقیق در معارف عرفانی - فلسفی و ایرانی - اسلامی توانسته عینک غربی را از چشم خود بردارد و از متن و بطن این فرهنگ به آن نگاه کند. ترازوی قضاوت‌هایش فقط معیارهای غربی نبوده است. او حتی‌الامکان سعی کرده واقعیات را ملاک دآوری خود قرار دهد. بدیهی است مترجمی هم که در شرایط مشابهی زندگی کرده، و از مراحل و مدارج مشابهی گذشته باشد، ترجمه‌های قابل اعتمادتری تولید می‌کند تا شخصی که تنها با دو زبان - به معنای اخص - و مقداری فوت و فن مترجمی آشناست.

من شخصاً استاد ویلیام چیتیک را مصداق ایباتی می‌دانم که گفتارم را با آن آغاز کردم. او به حد کافی سالهائی را صرف "باخبر شدن" کرد. از بی‌خبری ایام نوجوانی بیرون آمد و خبرها یافت. در "مکتب حقایق" طلبگی کرد تا در معرفت از مقام پسری به مقام پدری رسید. راه حقیقت و حق در پیش گرفت تا "صاحب‌نظر شد." او به حق شرایط صاحب نظری را احراز کرده است و وجودش در عرصه پژوهشهای اسلامی، عرفانی و ایرانی بسیار مغتنم است؛ و چنانچه به وی عنوان "شهروند ایرانی" بدهند اقدام بی‌جائی نخواهد بود. این است برداشت بنده از چهره نادیده‌ای که قرار بود

۱. برای آگاهی بیشتر در باب احوال و آثار آقای چیتیک، مراجعه شود به نشریه‌ای که به مناسبت نکوداشت استاد به همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی تهیه، و روز ۲۵ خرداد، هم‌زمان با برگزاری مجلس بزرگداشت آقای چیتیک در محل انجمن در تهران، پخش شد. در این مأخذ می‌توان فهرست کامل آثار و فعالیت‌های علمی - فرهنگی استاد چیتیک را مطالعه کرد.

۲. برای آنکه خوانندگان عزیز بدانند که آنچه درباره آقای چیتیک گفتم پُر بی‌برو بنیاد نبوده، کافی است متن سخن‌رانی‌های دکتر مهدی محقق، دکتر حداد عادل و دکتر غلامرضا اعوانی را که در مجلس بزرگداشت آقای چیتیک در انجمن آثار و مفاخر ایراد شد مطالعه کنند. خوشبختانه اظهارات حضرات که دیرسانی است با استاد چیتیک آشنایی نزدیک و "در حلقه" اند، برداشت‌های بنده چون "حلقه بر در" را تایید می‌کند. جالب است بدانید که، حسب روایت، در محفل دیگری که شهردار تهران در مجموعه "شیان" تهران به افتخار چیتیک بر پای داشت عنوان شهروندی به این تبعه آمریکائی اعطا شد که کاری زیبا و در خور بود.

امروز همراه همسرش، همسر ژاپنی نژادش، دکتر ساچیکو موراتا در برابر ما در این مکان بنشیند و رو در رو با ما سخن گوید اما چه می‌توان کرد که:

هزار نقش برآرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست.

و اما قسمت دوم: نیتیم این بود که فهرستی کامل از خطاها و کوتاهی‌ها یا سهوهای مؤلفانی را نقل کنم که طی ده دوازده سال اخیر آثاری از آنها ترجمه کرده‌ام. اما با توجه به انبوهی نمونه‌ها فکر کردم جای آن همه اینجا نیست و مقاله جداگانه‌ای می‌طلبم. مع ذلک، آوردن فهرستی اجمالی از انواع اشکالات فضای زیادی را نمی‌گیرد. بنابراین، انواع خطاها را به ترتیب زیر دسته‌بندی کردم.^۱

۱- **خطاهای چاپی:** از زمانی که کامپیوتر پا به عرصه حروف چینی گذاشته به ندرت نوشته‌ای خالی از اشتباهات مطبعی به چشم می‌خورد. در کتاب‌هایی که ترجمه کرده‌ام شمار چنین خطاهایی از پنج تا پنجاه و در بعضی حتی بیش از این بود. در کتابی ۲۵۰ صفحه‌ای پنج تا ده خطای چاپی اصلاً زیاد نیست و نشان می‌دهد که مؤلف (و به احتمال زیاد ناشر) احتیاط لازم را نسبت به املاء کلمات رعایت کرده‌اند. اما رقم ۳۰ تا پنجاه یا هفتاد به هیچ وجه قابل اغماض نیست. درست است که کار چاپ را دیگری انجام می‌دهد - نه نویسنده یا مترجم - ولی به هر حال مسئول نهایی صاحب قلمی را می‌شناسند که کتابی به نام او نشر می‌شود. ایرادهای چاپی خود دست کم به سه دسته تقسیم می‌شد. اول، املاء نادرست کلمات که بیش از همه به چشم می‌خورد. دوم، جا به جا شدن ترتیب پاره‌ای از اجزای جمله و سوم اشتباهات ناشی از "خودسری‌های" کامپیوتر بود که جمله‌ای را در ظاهر از لحاظ دستوری غلط نشان می‌داد، در صورتی که در حقیقت این نویسنده نبوده که مرتکب چنین اشتباه نحوی یا صرفی شده، بلکه دخالت و شغلتنا را شندُرست کردن کامپیوتر بوده است؛ مانند بعضی جاها که کامپیوتر - طبق برنامه‌ای که در ذهن او جای داده‌اند is را تبدیل به are یا جمله غیرپرسشی را اصرار دارد که پرسشی کند! به هر تقدیر، دخالت اجباری کامپیوتر تکلیف را از گردن نویسنده و ناشر ساقط نمی‌کند. آنچه مهم است این است که نوشته‌ای با غلط‌های املائی از آب درآمده و به دست خواننده افتاده است. این روزها هم که باب شده ناشران معمولاً از گنجاندن

۱. غرض در اینجا نه "افشای خطاها، که بیان مواردی است که مستند داورى مترجم از مؤلف و اثر او قرار می‌گیرد. ماهیت ترجمه مسئولانه اقتضا می‌کند که مترجم وسواس به خرج بدهد. این وسواس خواه و ناخواه توجه وی را به نقاط قوت و ضعف نوشته‌ای که ترجمه می‌کند جلب خواهد نمود. نکته دومی که بی‌درنگ باید اضافه کنم این است که ذکر کمی‌ها و کاستی‌های مؤلفان - که بخشی از نقد یک اثر را تشکیل می‌دهد - نباید به مشابه کم انگاشتن کار آنان فرض شود. زحمت آنان مشکور و در خور صد تحسین است. من به عنوان یک ایرانی فارسی زبان از عشقی که اینان به معارف اسلامی - ایرانی، ورزشی، و رنج‌هایی را که در تبعات خود در این زمینه متحمل شده‌اند سپاسگزارم.

"غلطنامه" یا "درست‌نامه"، در کتابی که چاپ می‌کنند تن می‌زنند و احتمالاً آن را "افتی" برای نام و شهرت خود و متضمن آسیبی اقتصادی محسوب می‌دانند. رعایت صرفه مالی و هر چه زودتر به بازار آوردن قماش خود نیز ظاهراً علت مضاعفی است که بعضی ناشران از حروف‌چین‌های خبره و کارکنته که به همه فوت و فن کامپیوتر آگاهند، و لذا، به حق مزد بیشتری توقع دارند - استفاده نمی‌کنند بلکه سراغ حروف‌چین‌های کم توقع‌تر می‌روند که مع‌الاسف نمی‌دانند چگونه از تمامی امکانات کامپیوتر، این "جادوی عصر حاضر"، بهره بگیرند تا از بروز خطاهای مطبعی قدر مقدور پیش‌گیری شود.

۲- **اشتباهات در دادن ارجاعات:** یکی از بیماریهای مزمن کتب و مقالات تحقیقی که گاه استفاده ناشیانه از کامپیوتر به آن کمک می‌کند ارجاعات نادرست و به اصطلاح آدرس‌های عوضی است. این مقوله از اشتباهات شامل خطا در نقل شماره صفحات، مجلدات کتاب‌های چند جلدی، سال طبع و شماره نشریه‌های ادواری و البته، صفحه شمار ورق‌های نسخ خطی می‌شود. شاید بتوان نقل نادرست یا ناقص کتاب، مقاله یا عنوان ناشر را به این مقوله افزود؛ مانند قید طوسی به جای نصیرالدین طوسی، اول به جای جمشید نژاد اول، قمی به جای قمی لاهیجی و حلاج بن منصور به عوض (حسین بن) منصور حلاج. این آدرس‌های ناقص یا نادرست یافتن اعلام را در نمایه‌های پایانی نوشته دچار اشکال می‌کند. این می‌رساند که مؤلف در تعیین مشخصات مراجع خود استقصای لازم را نکرده است.

۳- **نادرست خوانی:** شمار قابل ملاحظه‌ای از غلطهای نوشته‌هایی که مخصوصاً در زمینه ایران‌شناسی یا اسلام‌شناسی نگارش می‌شود، ناشی از خواندن نادرست متون فارسی و عربی است. این خاورشناسان، به رغم دقت و وسواس ستایش آمیزی که در پژوهش‌های خود به کار می‌بندند، در قرائت متون فارسی و عربی - و به ویژه، نسخه‌های دستنویس - دچار مشکلاتی می‌شوند. ویژگی‌های خط این دو زبان یکی از علل اشتباه‌خوانی و اشتباه فهمی نه تنها خارجی زبان‌ها بلکه حتی فارسی زبان‌هاست؛ به خصوص اگر منبع مورد استفاده نسخه‌ای خطی یا تصویری از نسخه رنگ و رو رفته، بدخط یا ناخوانای عربی یا فارسی بوده باشد. نبود نشانه‌های نوشتاری برای مصوت‌های کوتاه در خط فارسی / عربی، نقش بسیار مهم نقطه در کلمات، نبود علائم سجاوندی مخصوصاً در نسخ خطی و حتی کتاب‌های چاپی تا سی‌چهل سال پیش، همه و همه به این نادرست خوانی کمک می‌کند. این است که "فیض" به جای "قبض" خوانده می‌شود. اصل به جای آنکه به principle ترجمه شود به chapter (فصل) ترجمه می‌شود؛ کلمه‌ای به جای "مغایه"، "معاینه"

تصور می‌شود. در یکی از همین متونی که ترجمه کردم عظام اسمائه incantations of his names (به عوض his great names) ترجمه شده بود. در واقع شباهت تلفظ بین عظام و عزائم موجب شده که نویسنده دومی را که جمع "عزیمه" (به معنای افسوس سحر و جادو) است به جای اولی که جمع عظیمه (به معنای بزرگ، مهم، با اهمیت) فرض کند و نتیجه ترجمه‌ای کلاً اشتباه بشود. نمونه دیگر "عنقای مُغرب" است که در اثر بسیار ارزشمند محققانه مستشرقی به صورت Western phoenix برگردانده شده بود، در حالیکه در این ترکیب واژه مُغرب (نه مغرب) عموماً به معنای "فروبرنده، بلع‌کننده" و در پاره‌ای منابع "نو و غریب" تصور شده است و در هیچ جا مغرب (محل فرو رفتن خورشید) گرفته نشده است. وقتی "اشباح" (جمع شبح) به جای "اشباه" (شبیبه‌ها؛ همانندها) تصور شود پیداست که بقیه جمله نویسنده، و کل برداشت او از مطلب چه خواهد بود! در متنی "به آمد" به fate ترجمه شده بود که گویا به جای بد آمد گرفته شده است.

۴- قیاس‌های ناقص: گاه شباهت‌های ظاهری موجب قیاس‌های ناقص یا غلط شده است. نویسنده‌ای "داشت" در "عزیز داشت" را صیغه ماضی از فعل "داشتن" گرفته بود و در نتیجه، "عزیز داشت شریعت" به صورت the Shari'a was and is respected به انگلیسی برگردانده شده بود. یا "خداوند" به معنای صاحب و دارنده به God ترجمه شده بود، و در نتیجه "... take a handful of straw from the harvest store without God's permission." به عنوان برگردانی از "... برو از خرمنگاه کسی مشتی گاه بی اجازت خداوند بردار..." ارائه شده بود، در صورتی که "خداوند" در این عبارت صرفاً به صاحب خرمن برمی‌گردد.

ما خوشه‌چین خرمن اقبال دولتم
باری نظر کن ای که خداوند خرمنی (سعدی)
یکی بر سر شاخ و بُن می‌برید
خداوند بیستان نظر کرد و دید (سعدی)

۵- ترجمه ناهمیده: بعضی اوقات نویسنده معنای مطلبی را درست نفهمیده ولی ترجمه‌ای کمابیش تحت‌اللفظی از متن زبان مبدأ کرده، و در واقع تیری در تاریکی انداخته است: کاری که در ترجمه‌های فارسی از دیگر زبانها به وفور دیده می‌شود. نویسنده‌ای در مورد پرسش من که درباره برگردان انگلیسی او کرده بودم، این طور پاسخ داد: "امیدوارم که عبارات برای تو معنایی داشته باشد. می‌دانم که زبان آن مبهم است و مطمئن نیستم که خودم هم آن را فهمیده باشم."

۶. ثمرات کم‌وقتی و بی‌حوصله‌گی: بعضی از خطاهای نویسنده صرفاً مربوط می‌شود به بی‌حوصلگی و خستگی یا نبود آرامش خیال به هنگام نگارش بخش خاصی از کار خود. احتمالاً این سنخ خطاها از مقوله سهوالقلم و طغیان قلم باید فرض شود. وقتی درباره عباراتی از نویسنده‌ای توضیحی خواستم، در جوابم نوشت: "پرسش تو باعث شد که متوجه شوم خودم هم این مطلب را نمی‌فهمم." یعنی در واقع بار اولی که این مطلب را نوشته بود، توجه نداشته که آنچه در ذهن دارد با آنچه نوشته نمی‌خواند. به عبارت دیگر، موضوع آن قدر در ذهنش روشن بود که از نارسائی بیانش غافل بوده است. در چندین مورد پیش آمد که مؤلفان، در پاسخ به پرسشهایم، از من خواستند که یا کل عبارات آنها را حذف کنم یا عبارات تازه‌ای پیشنهاد کردند. ناگفته نماند که چنانچه بی‌دقتی یا کم‌دقتی استمرار یابد و به چند مورد پراکنده محدود نماند دیگر نامش نه بی‌دقتی که پلشتی خواهد بود!

۷- کاست و افزودهای ناروا: گاه اتفاق می‌افتد که نویسنده از منبعی نقل قولی می‌کند؛ منتهی پاره‌ای از عبارات این نقل قول را که بسیار ضروری است، غالباً به سبب آنکه معنای آن عبارات را نفهمیده، آنها را از نقل قول حذف کرده است. در مقابل، نویسنده در بعضی جاها از خود مطالبی - در حد یک یا دو جمله - به نقل قول می‌افزاید که شاید لزومی هم نداشته باشد. در دو حالت روش مؤلف جای ایراد دارد.

بد نیست در خاتمه این نوشته چند فقره از پاسخ‌ها و اظهار نظرهای نویسندگان کتاب‌هایی را که ترجمه کرده‌ام نقل کنم تا معلوم شود که داوری‌های مترجم آن قدر هم بی‌اساس نیست و می‌تواند صاحبان اثر را متوجه کاستی‌های کار خود کند؛ ضمناً نشان می‌دهد که روح پذیرش انتقاد، شرط اصلی کارهای علمی است: "خوشحال شدم که یادداشت‌ها و اصلاحات تو را درباره کتاب دیدم. این اصلاحات چنانچه ناشر تصمیم به چاپ مجدد کتاب بگیرد، یقیناً سودمند خواهند بود."

"می‌خواهم مراتب قدردانی خود را از بابت اینکه از سر لطف مرا متوجه این اصلاحات کرده‌ای ابرار کنم."

"می‌پذیرم که همه پیشنهادهای تو درست و بهتر از اصل کار من است، جز در سه مورد زیر."

"فکر می‌کنم چون من متن فارسی را درست نفهمیدم..."

"بار دیگر ممنونم که مرا متوجه این نکات و آن غلطهای چاپی کردی"

"بله عبارت pure resolution ترجمهٔ بهتری است برای "تیت خالص" تا resolution of purity

(نویسنده خالص را اسم فرض کرده به جای صفت).

"نکته بینی و دقتی که در طرح پرسشهای خود به کار داشته‌ای، ایجاب می‌کند که من روی آنها تأملی بکنم..."

"خوشحال و مفتخرم که کتابم این چنین به دقت خوانده شده است. ای کاش در انتشارات کرزن [ناشر کتاب نویسنده] ویراستارهایی بودند که این اندازه توجه دقیق داشتند. اکثر نکات ظریفی که تو یافته‌ای و طرح کرده‌ای کاملاً درست‌اند."

اظهار نظرهای این‌چنینی بیش از اینهاست. شاید مهم‌تر از اینها، بسیاری از پاسخ‌هایی باشد که نویسندگان به پرسشها و ایردهای من داده‌اند. آن پاسخ‌ها عموماً دلالت دارند بر این که نویسندگان بسیاری از کاستی‌های کار خود را تصدیق کرده و داورهای مترجم را پذیرفته‌اند. آیا کارشناسان نقد ادبی کاری را که مترجم بدین‌گونه انجام می‌دهد در کجای حیطة کار خود می‌گذرانند؟ آیا اصلاً آن را می‌توان جزو نقد ادبی به شمار آورد؟ اگر نه، نامش را چه باید گذاشت؟ π